

به نام خدا

سرّ نی

(با جمع مستمع)

نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی

دکتر عبدالحسین زرین کوب

۶۱

برای کسی که مثنوی را «تطویل» نی‌نامه و تفسیر حکایت‌ها و احوالی می‌داند که روح انسان در طول راه‌های دور و درازی که از نیستان عالم جان تا دنیای حس طی کرده است و چون اینجا در زندان مادّه اسیر گشته است می‌کوشد گونه‌گون را از پیش بردارد و دوباره به مبدأ خویش که قلمرو جان‌ها و دنیای پاک ماوراء حس است بازگردد، مثنوی حماسه‌ی روحانی به نظر می‌آید که حوادث فرعی و جزئیات وقایع آن در صورت رمز و به شکل حکایات و قصه‌های مختلف تصویر می‌شود.

اما مجموع این قصه‌های رمزی و غیر رمزی، کشمکش‌های روح را برای رهایی از دام و بند دنیای مادّه نشان می‌دهد. بدین‌گونه، مثنوی از لحاظ رمزی و تمثیلی به نوعی اودیسه روحانی می‌ماند و مثل آنچه در قصه هومیروس در احوال اودیسنوس قهرمان یونانی آمده است خطرهایی را که روح در راه بازگشت به موطن خویش می‌باید از سر بگذراند تصویر می‌نماید و در واقع خط سیر روح را در قوس صعودی از عالم حس به عالم جان‌ها نشان می‌دهد.

این خط سیر البته شامل عبور مجدد روح از منزل‌ها و خطرهایی است که وی در طی قوس نزولی خویش در بحبوحه شوق و هیجانی که برای تجربه عالم حسّی داشته است آنها را نادیده گرفته است یا از خاطر برده است، اما چون از این مسافرت خویش جز حبس و اسارت در ماده حاصل دیگر نیافته است، فکر بازگشت به وطن و آن رشته اتصال نامرئی که او را باز به عالم جان‌ها دعوت می‌کند دوباره میل رویارویی با هر گونه خطر را در وی برمی‌انگیزد و او را وامی‌دارد تا قوس صعودی را خط سیر خویش سازد و از مرحله حس و عقل جزوی تا مرتبه یقین و فنا مرحله‌های پرخطر و منزل‌های دشوار را دوباره طی کند. این نزول و صعود وی که در «نی‌نامه» در حکایت و شکایت نی به اشارت آمده است، در باقی مثنوی به زبان رمز و تمثیل مجال بیان می‌یابد و از مثنوی نوعی حماسه روحانی می‌سازد که گویی بازگشت او دیسنوس را به موطن اصلی با تمام خطرهای دشواری‌هایی که در راه بازگشت او هست، در صورت یک رمز روحانی تصویر می‌نماید.

با این‌همه، مثنوی هم مثل هر حماسه دیگر، بر داستان‌های فرعی نیز که احياناً با کلّ واحد ارتباط ضروری ندارد و در وحدت حماسه هم که اینجا بازگشت روح به عالم ارواح و موطن جان‌هاست خلل نمی‌آورد مشتمل هست. وجود این حوادث فرعی و داستان‌های ضمنی، اصل و ماهیت حماسی مثنوی را که تفسیر و تصویر احوال روح در بازگشت از دنیای حسّ به دنیای ماوراء حس است نفی نمی‌کند و بدین‌گونه آن را جز حماسه‌ی روحانی نمی‌توان خواند.

چنان‌که کومدیی الهی دانتّه هم از همین لحاظ که به‌طور رمزی سفر روح را به دوزخ ماده و عبور آن را از طریق برزخ نفس، و عروج آن را به بهشت عقل روحانی تصویر می‌کند حماسه‌ی روحانی است. اما تصویر این مراحل در کومدیی دانتّه که طرح پیش ساخته دارد، انسجام و وضوح بیشتر دارد. ولیکن در مثنوی که فاقد طرح پیش پرداخته هم هست، در پرده رمز پیچیده است و غالباً فقط آن کس که می‌تواند تمام مثنوی را تطویل و تزییل نی‌نامه تلقی کند آن را از این پرده بیرون می‌یابد، و این نیز با توجه به کثرت حوادث فرعی و داستان‌هایی که به آسانی در چهارچوبه وحدت حماسه نمی‌گنجد دشواری بسیار دارد.

۶۲

در هر حال، بر خلاف معنی رمزی که مثنوی را یک حماسه روحانی می‌کند، قالب و صورت ظاهری مثنوی از آن یک منظومه «تعلیمی» می‌سازد که در آن، مسایل مربوط به شریعت و حقیقت از نظرگاه اهل طریقت مطرح می‌شود و مشتمل بر خطاب‌های مع‌الواسطه یا بلاواسطه‌ی است که تخییل انگیز و غالباً اقناعی است و بیشتر بر حجت‌های قیاسی تکیه دارد و محتوای اندیشه هم در آن، از قرآن و حدیث و حکم و امثال و قصص و حکایات، قالب می‌گیرد و با این مواد، گوینده می‌کوشد تا سالک طالب را برای جستجوی حقیقت به شوق آرد و او را جهت تزکیه نفس و نیل به مقام معرفت که هدف سلوک روحانی عارف صوفی است آماده نماید.

بدین‌گونه محتوای کلام مولانا در این جا تعلیمی صوفیانه است که با شیوه قیاسات تمثیلی و با تقریر و بیانی که در آن بیشتر به اقناع و اغراء نظر دارد می‌کوشد تا آنچه را می‌گوید در سطح فهم و ادراک جمع مخاطب که افراد آن بعضی احياناً منکر، جمعی مردّد و اکثر

احتمالاً معتقدند اما فهم و ادراک آنها از حد عقل سوقه عامی تا علماء بی‌دعوی و طالب علمان نکته‌بین پر مدعا تفاوت و نوسان دارد متعادل و ثابت نگه‌دارد. و هر چند غالباً بحث را از طریق تمثیل و قیاس و حتی از لحاظ لفظ و تعبیر در حدّ حوصله مخاطب متوسط نگه می‌دارد، که گاه ذهن عالم و اندیشه طالب علم نکته‌بین را هم به تأمل وامی‌دارد و از لحاظ افکار بدیع و الفاظ و اصطلاحات غیر عادی، توجه و شعور خود را به «حضور» آن گونه افراد هم در حوزه مخاطبان خویش نشان می‌دهد.

پس سبک بیان وی در مثنوی، ترکیبی از خطابه و قیاسات خطابی اهل تعلیم با شیوه‌های بلاغت منبری است؛ با همان محتوایی که نزد وعاظ و مذکران عصر معمول بوده است و با همان هدف تعلیمی اما با سعی بیشتر در تقریر معانی عرفانی و با تکیه بیشتر بر آراء صوفیه در طی این تعلیم.

در حقیقت شاید اگر مثنوی به نثر نوشته می‌شد و هیجان‌های شاعرانه را که در جای جای آن موج می‌زند تا این حد نمی‌داشت، از لحاظ قالب ظاهر و صرف نظر از جنبه حماسی رمزی که در آن هست، نمونه کامل بلاغت منبری صوفیه بود که نظیر آن را در مجالس سبعة خود مولانا و تا حدی هم در مجالس پنجگانه شیخ سعدی می‌توان نشان داد.

این شیوه کلام که در عین حال جدّ و هزل را به هم می‌پیوندد و بین سطح نازل ادراک طبقات عامه با اوج متعالی ادراک خواص اهل معرفت نوعی تعادل برقرار می‌سازد، به سبب تنوعی که هم در محتوای فکر و گفتار و هم در طرز تقریر و ادای آن هست، گوینده را به اقتضای آنچه از حال مستمع درک می‌کند، به تقریر حجت‌های تمثیلی و ایراد قصص و امثال وامی‌دارد و به او فرصت می‌دهد تا با متابعت از جرّ جرّ کلام و در طی تقریر بیان هر جا می‌خواهد توقف کند، معانی تازه را تداعی نماید، از شاخی به شاخی ببرد و در جدّ و هزلی که برای اجتناب از ملال مستمع به هم می‌آمیزد در همه احوال هدف تعلیمی خویش را نیز دنبال کند. پیداست که این شیوه وقتی با چاشنی شطحیات صوفیه و نوادر احوال آنها همراه گردد، جاذبه خاصی می‌یابد و مجلس وعظ و تعلیم را لطف و شوری دیگر می‌بخشد.

مجالس نظم مثنوی، آن‌گونه که از روایات نزدیکان مولانا برمی‌آید و از جای جای مثنوی نیز تأیید می‌شود، ظاهراً چیزی از همین مقوله وعظ در حوزه‌ی بسیار محدود از خاصان محرم بوده است. مستمعان هم که جمع آنها بی‌شک غیر از حسام‌الدین چلبی شامل تعدادی معدود از مریدان خاص بوده است، احياناً ساعت‌های طولانی در حضور مولانا به استماع کلام و کتابت آنچه در آن حال به زبان شعر بر مولانا الهام می‌شده است اشتغال می‌ورزیده‌اند. مولانا نیز در حضور جمع آنها، خود را همچون واعظ یا استادی نشان می‌دهد که می‌خواهد تعلیم خود را در حد فهم اکثر مستمعان متعادل کند و بی آنکه ناقصان را محروم دارد مایه ملال کاملان هم نگردد، در عین حال، با امتزاج جد و هزل خاطر مستمعان را دایم در شوق و نشاط نگهدارد و تعلیم عرفانی خویش را که مشتمل بر بیان احوال سلوک روح در مدارج کمال، و تصویر شور و شوق جان عارف برای بازگشت به مبدء خویش است، در بیان شاعرانه و با زبان شعر عرضه نماید.

اینکه وی در این شیوه از سنائی و عطار که قبل از وی به نظم کردن شعر تعلیمی صوفیانه پرداخته‌اند توفیق بیشتر یافته است، نه فقط از آن روست که معانی و افکار و حتی شور و حال او عمق دیگر دارد و محتوای فکر و اندیشه او از آنچه در کلام سنائی و عطارست قوی‌تر به نظر می‌آید و شاید احساس شاعرانه هم در وی از آنچه نزد آنهاست جاندارتر و لطیف‌تر می‌نماید، بلکه مخصوصاً تا حد زیادی از آن روست که با این شیوه بیان منبری، وی بیش از امثال عطار و سنائی آشنائی داشته است. چرا که آنها تا آنجا که از قرائن و شواهد موجود بر می‌آید ظاهراً هرگز اهل وعظ و تذکیر نبوده‌اند، اما مولانا جلال‌الدین نه فقط خودش قبل از اتصال به شمس تبریز و شاید حتی گاه بعد از آن هم مجلس می‌گفته است، بلکه پدرش بهاء ولد و جدّش حسین خطیبی نیز اهل تذکیر و وعظ بوده‌اند.

در واقع، آشنایی با رموز بلاغت منبری که جمع بین تمثیل و برهان و تلفیق میان جد و هزل را در عین حفظ تعادل در سطح متوسط بیان اقتضا داشته است، در خانواده مولانا از دیر باز سنتی تربیتی و فکری محسوب می‌شده است. البته وجود همین سنت خانوادگی،

توفیق او را در زمینه شعر تعلیمی صوفیانه بیش از توفیق امثال سنائی و عطار می‌توانسته است تضمین نماید. پس اشتغال به وعظ و تذکیر که در خانواده مولانا سابقه طولانی داشته است، بدون شک عامل عمده‌یی در تکوین این سبک بیان خاص مثنوی محسوبست. خود مولانا، در فیه ما فیه که قسمتی از ملفوظات و معارف اوست، به این سابقه اشارت دارد. در واقع پدرش بهاء‌ولد با وجود داعیه سلطان‌العلمانی و بر رغم آن که به ریاضت و مجاهدت صوفیانه اشتغال داشت وعظ و تذکیر را حرفه خویش ساخته بود و ازدحام مجالس او ناخرسندی ائمه و فقهاء ولایت و شاید تا حدی نیز بیم و ناخشنودی حکام و عمال سلطانی را سبب می‌شده است؛ اگر چند مهاجرت وی از بلخ تنها به این عوامل مربوط نبوده باشد.

مجالس وعاظ در این ایام به سبب همین اقبال عامه، در ایجاد افکار عمومی و ارشاد و تحریک آنها نقش قابل ملاحظه‌یی داشت و به همین سبب، سبک بیان وعاظ و مذکران به طور بارزی تحت تأثیر شیوه بیان و سطح ادراک عامه واقع می‌شد. در حقیقت، تعدادی از این وعاظ و مذکران هم از وعظ و تذکیر جز همین جلب عوام و کسب نفوذ و اعتبار در افکار و اذهان عام، هدف دیگر نداشته‌اند. در همین دوران جوانی مولانا، کسانی از این واعظان بودند که نجم رازی درباره آنها می‌گوید «سخنان مصنوع و مسجع و بی معنی بر زبان دارند» و «در جهان می‌گردند» بعضی، سُور یا آیات را تفسیر ساخته با هم تلفیق داده یاد گیرند و زبان بدان جاری کنند و «بعضی مناجات بر هم بسته گویند و اشعار به الحان برخوانند و سؤال و جواب راست کرده شرح دهند» و «این جنس تصنیعات گوناگون که فصالان را باشد برزند (=ورزند) و بر سر عوام گرم فرو خوانند» و «فی الجملة درین روزگار بیشتر این طایفه‌اند که در جهان می‌گردند و خلق را در بدعت و ضلالت می‌اندازند».

پیداست که فقهاء و رؤساء عوام هم این‌گونه مذکران متصنع و سالوس را مخصوصاً وقتی با خود آنها به نحوی منسوب یا مربوط نبوده‌اند با نظر مساعد نمی‌دیده‌اند و توجه عامه را به مجالس آنها مقدمه اعراض از حدود شریعت و از حافظان آن تلقی می‌کرده‌اند. این جماعت مخصوصاً کسانی از وعاظ را که مجالس آنها مبتنی بر اقوال صوفیه بود بیشتر دستاویز طعن و نقد خویش می‌یافته‌اند و در خراسان و خوارزم، با وجود رواج طریقه صوفیه در این ایام مکرر ائمه و فقهاء حکام و امراء را بر ضد آنها تحریک می‌نموده‌اند چنان که در بغداد هم از مدت‌ها قبل مشرعه و حنابله مجالس احمد غزالی و ابن‌عبادی را به خاطر همین معانی، مشتمل بر «حکایات فارغه و معانی فاسده» می‌خوانده‌اند و حتی نقل آنچه را «حکایات سلف» نام دارد در وعظ ابوسعبدین ابی‌العمامه (وفات ۵۰۷) و ابوالفتح الخریمی (وفات ۵۱۴) از قدیم هرگز به چشم قبول نمی‌دیده‌اند و این‌گونه واعظان را غالباً متهم به سعی در جلب عوام می‌کرده‌اند در حقیقت، طرز بیان آنها که مبتنی بر رعایت فهم و سلیقه عوام بوده است نیز این نسبت را در حق آنها توجیه می‌کند.

در هر حال، شواهد گونه‌گون که حاکی از اشتغال مولانا به حرفه وعظ و تذکیرست، ریشه عناصر سبک بیان وی را در همین شیوه بلاغت منبری نشان می‌دهد. و از همچو «واعظ منبری» که با سابقه طولانی وعظ و تذکیر و زهد و تصوف به شعر و شاعری افتاده است، البته بعید نیست که وقتی شعر تعلیمی عرفانی و صوفیانه می‌گوید، سبک بیانش بر همین شیوه کلام اهل وعظ و تذکیر باشد. تشابه چشمگیری که بین اسلوب مثنوی با شیوه بیان مجالس سبعة او هست، وجود عناصر بلاغت منبری را در مثنوی مولانا به طور بارزی قابل توجیه می‌سازد.

در واقع، این مجالس سبعة مولانا تا حدی طنین پیش‌آهنگ مثنوی است، اما بدون سادگی و عمق مثنوی و بدون شور و هیجان خاص آن. مولانا در مثنوی شعر را منبری می‌کند تا به وسیله آن مخاطب را با آنچه در منبر نمی‌تواند گفت آشنایی دهد. اما قسمت عمده‌یی از آنچه در هیچ منبری جز مثنوی نمی‌توانست به بیان آورد در عهد ایراد مجالس سبعة هنوز شاید در خاطر او راه نیافته بوده است. معهذا، سبک بیان این مجالس، در مثنوی همچنان دوام دارد طرفه آنست که بعضی مطالب این مجالس در مثنوی هم هست و باز طرز بیان آنها همه جا با هم ماندگی دارد؛ جز آنکه در مجالس رنگ شریعت قویترست و در مثنوی رنگ طریقت.